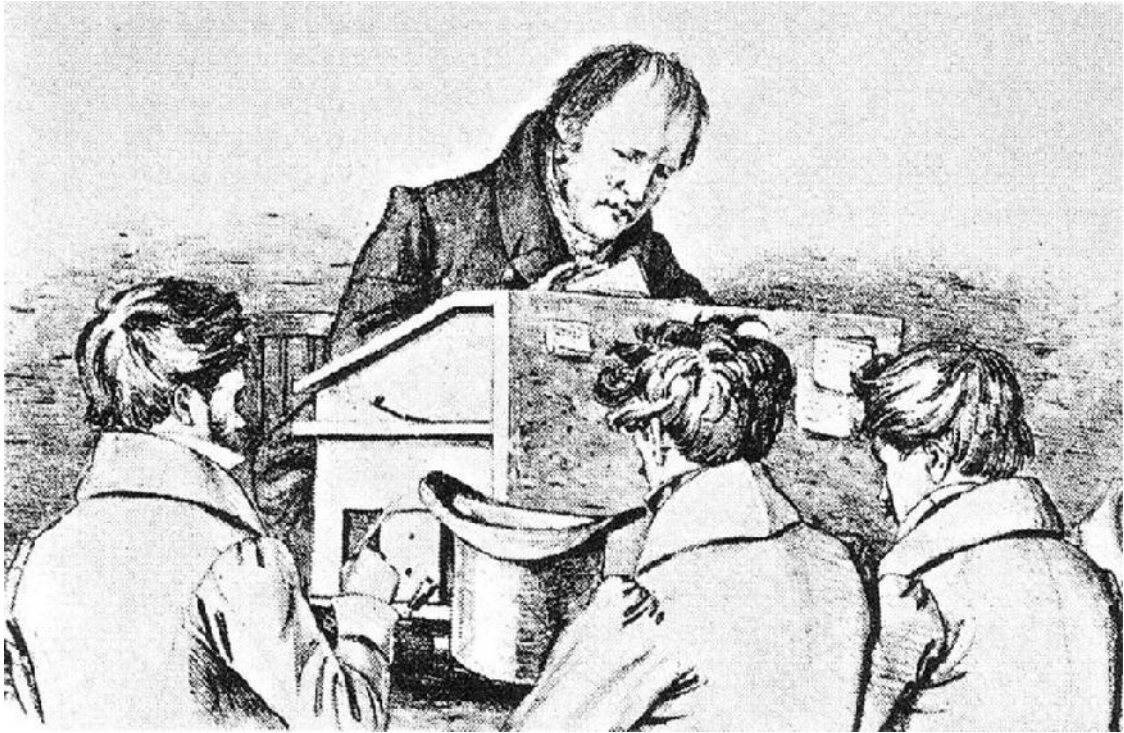


تکلم هگل به فارسی

بررسی تحلیلی-تاریخی آثار مربوط به هگل در ایران

محمد مهدی اردبیلی



مقدمه

متن زیر در واقع محصول بازنویسی‌های مکرر یک طرح اولیه است: «سرگذشت هگل در ایران». این متن برای نخستین بار در قالب یادداشتی بسیار مختصر در روزنامه تهران امروز منتشر شد و سپس با افزودن برخی بخش‌ها در قالب یادداشتی مفصل‌تر در صفحه اندیشه روزنامه اعتماد به چاپ رسید. مدتی بعد به سفارش مجله مهرنامه، جامعیت بیشتری پیدا کرد و در قالب مقاله‌ای مفصل در آن مجله انتشار یافت و بعد از مدتی در فضای مجازی در سایت «فلسفه نو» بازنشر شد. نسخه حاضر نیز به واسطه رویکرد مساله‌محور حاکم بر این نوشته، برای سایت «پروبلماتیکا» آماده‌سازی شده است که جامع تمام نسخه‌های پیشین است و علاوه بر آن، مجدداً ویرایش شده و بررسی چند اثر تازه و متاخر را در خود جای داده است.

ورود هگل به ایران: از دهه بیست تا انقلاب ۱۳۵۷

صرف نظر از اشاره کنت دوگوبینو به اقبال ایرانیان به هگل، شاید بتوان «سیر حکمت در اروپا» را نخستین آشنایی ایرانیان با هگل دانست. مرحوم فروغی در این کتاب بخشی نسبتاً مفصل را به هگل و فلسفه او اختصاص داده است. وی در مقدمه کتاب کل فلسفه نیمه نخست قرن نوزدهم در آلمان را فلسفه‌ای رومانتیک، شاعرانه و شبه عرفانی معرفی می‌کند.

اما با این همه، چند سال طول کشید تا در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ نام هگل بر سر زبان‌ها بیفتد. قوی شدن احزاب چپ، به ویژه حزب متشکل توده و به تبع آن، مطرح شدن گفتمان مارکسیستی باعث شد تا یک مفهوم کلیدی مورد توجه قرار گیرد: ماتریالیسم دیالکتیک و روشن است که مراد از این دیالکتیک، دیالکتیک هگلی بود. در جزوه‌های سازمانی احزاب چپ آن دوران (که البته این آموزش فلسفه از راه جزوه تا انقلاب ۱۳۵۷ و اندکی پس از آن نیز ادامه داشت)، هگل به شیوه‌ای کاملاً ساده‌انگارانه چیزی جز مقدمه مارکس نبود که مدون‌ترین و منسجم‌ترین نمونه آن، ترجمه کتابی از ژرژ پولیتزر بود که بخش‌هایی از آن به فلسفه هگل اختصاص داشت و در واقع چیزی نبود جز مباحثی پراکنده، بی‌سروته و نامستند درباره هگل. در آن دوران چند کتاب تالیفی یا ترجمه نیز درباره اندیشه‌های هگل منتشر شد که به دلیل ترجمه ضعیف و عدم بستری برای فهم هگل، دست کمی از آشفتگی و سوءفهم‌های جزوه‌های سازمانی نداشتند.

حمید عنایت

این حمید عنایت بود که با تسلط به زبان‌های فارسی، انگلیسی و عربی، ترجمه کتاب *عقل در تاریخ* هگل (چاپ نخست: ۱۳۳۶)، و پس از آن، کتاب *فلسفه هگل اثر استیس* (چاپ نخست: ۱۳۴۷) و همچنین در دهه ۵۰ بخشی از *پدیدارشناسی روح* را با تفسیر الکساندر کوژو تحت عنوان *خدایگان* و بنده منتشر کرد. این سه اثر را بی‌تردید می‌توان نخستین آثار مکتوب قابل استفاده برای مخاطبان و علاقه‌مندان دانست. ترجمه‌هایی خوشخوان همراه با ترمینولوژی فلسفی دقیق و با حداقل اشتباه. دو ترجمه عنایت از هگل (*عقل در تاریخ* و *خدایگان و بنده*) هنوز از بهترین و قابل استفاده‌ترین ترجمه‌ها از آثار اصلی خود هگل به شمار می‌رود.

البته می‌توان انتقاداتی نسبت به انتخاب شرح استیسی توسط عنایت مطرح کرد. کتاب استیسی به عنوان اولین شرح جامع، مستقل و تفصیلی از فلسفه هگل توانست جایگاهی را در مخاطبان پیدا کند که از حیث غنا و محتوا شایسته آن نبود. در برخی فضاها آکادمیک، حتی در سطح کارشناسی ارشد و دکترا، چنین کتابی هنوز توسط اساتید استفاده و توصیه می‌شود که خود جای شگفتی بسیار دارد. شرح استیسی میان سه رویکرد به ظاهر متعارض و یک‌جانبه‌نگر در نوسان است، از یک سو، فرم اثر و شکل تفسیر صورتی تحلیلی و پوزیتیویستی دارد. استیسی تلاش کرده و انمود کند که هر چیز سر جای مناسب خود قرار داده شده است و در نظام کلی هگل که از قضا نمودار آن، با طول و تفصیل، در انتهای کتاب آمده است، همه چیز مرتب و منظم است. از سوی دیگر، تصویری که وی از روح مطلق به دست می‌دهد، به شدت رومانتیک است و بیشتر به مطلق شلینگ و حتی یاکوبی نزدیک می‌شود؛ همه چیز در دل مطلق حل خواهد شد. اما جالب‌تر از همه و برخلاف این ظاهر یکدست، آنچه استیسی نهایتاً از فلسفه هگل به ما می‌دهد، ساختمانی تکه پاره و غیرمنسجم است. شاید در زمان عنایت، انتشار چنین شرحی در میان آن همه جزوه‌های بی‌نام و حرف‌های بی‌مبنا در مورد هگل، قابل دفاع بود. اما دست کم امروز که هم شرح‌ها و منابع دقیق‌تر و موثق‌تری از خود فلسفه هگل به فارسی ترجمه یا تالیف شده است و هم شرح‌های جامع‌تری در زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی منتشر شده و مترجمان حوزه‌های فلسفی نیز هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شود، انتشار مجدد و استقبال مخاطبان از این اثر دیگر نه تنها قابل دفاع نیست، بلکه به شدت مشکوک است و نشان از اصرار ما بر همچنان نفهمیدن هگل دارد. متن فارسی نیز علی‌رغم مقدمه‌ای جامع (دست کم نسبت به زمان خود)، ترمینولوژی دقیق و فارسی روان، در بسیار از بخش‌ها یکدست نیست، به نحوی که شائبه ترجمه تحت‌اللفظی را برای مخاطب ایجاد می‌کند. این در حالی است که متن اصلی خود کتاب به زبان انگلیسی بسیار روان است.

کتاب *عقل در تاریخ* اثری از خود هگل است که چند سال پس از مرگ وی منتشر شده است. متن کتاب حالتی درسگفتاری دارد و ویراستار اولیه (گانتس) تمام تلاش خود را به خرج داده تا بتواند صورتی یکدست و منسجم به کتاب بدهد که در این مهم تا حدی توفیق هم یافته است. کتاب برای نخستین بار توسط انتشارات دانشگاه صنعتی شریف به چاپ رسید و پس از بیش از ۲۰ سال بعد، توسط نشر شفيعی با همان صفحه‌بندی منسوخ و ایرادات چاپی و ترجمانی بازنشر شد. اما ترجمه تا حد قابل قبولی دقیق و روان است و برخلاف تمایل مترجمان اخیر هگل به رازورزانه کردن متن هگل، عنایت گاهی حتی تعهد به متن اصلی را فدای روان‌تر ساختن ترجمه فارسی کرده است.

اما از این حیث *خدایگان* و بنده شاید بهترین ترجمه عنایت است که هنوز می‌توان آن را دست‌کم به عنوان الگویی اولیه برای ترجمه آثار هگل معرفی کرد. این کتاب در واقع دو کتاب است که در هم آمیخته‌اند و مخاطب دائماً از یکی به دیگری در نوسان است. یکی بخش بسیار مهم و مشهور «خدایگان و بنده» از *پدیدارشناسی روح* هگل است که تأثیرات نظری و عملی این فصل از همان نخستین انتشار آن آغاز و تا همین امروز نیز ادامه دارد. اما کتاب دوم، در دل کتاب اول و به صورت کروش‌های بعضاً طولانی قرار گرفته است: تفسیر الکساندر کوژو فیلسوف و هگل شناس مشهور نیمه نخست قرن بیستم در فرانسه که بسیاری از متفکران فرانسوی قرن بیستم مستقیماً یا غیرمستقیم از وی تأثیر پذیرفتند (از شاگردهای ثابت کلاس‌های وی در دهه ۱۹۳۰ می‌توان به فوکو، لکان و باتای اشاره کرد). کوژو در اینجا قرائتی چپ‌گرایانه را از *پدیدارشناسی روح* ترسیم می‌کند تا بتواند به مدد آن، تفسیری تلویحاً طبقاتی از نبرد دو خودآگاهی به دست دهد. وی همچنین در شرح خود از *پدیدارشناسی*، از تمام تفاسیر آکادمیک و کلاسیک فراتر رفته و برخی از نوآورانه‌ترین تفاسیر را از هگل عرضه می‌کند. ترجمه فارسی این کتاب، به خوبی مورد اقبال مخاطبان (اعم از علاقه‌مندان فلسفه، جامعه‌شناسی، سیاست و ...) قرار گرفت.



۲. مقابله

دهه شصت و بارقه‌هایی از هگل

پس از پیروزی انقلاب و علی‌رغم کنار گذاشته شدن تدریجی چپ‌ها از مناسبات قدرت، نوعی بازگشت به مبادی در میان مارکسیست‌های وطنی به چشم می‌خورد که یکی از مهمترین ثمراتش شناخت مبانی فلسفه هگل بود. در حد فاصل سالهای ۶۲ تا ۶۷، یعنی در بحبوحه جنگ تحمیلی، چند تفسیر در خصوص فلسفه هگل منتشر شد که عمدتاً از نگاه چپ‌گرایانه و با تمرکز بر فلسفه

سیاسی و اجتماعی هگل گزینش شده بودند. در اینجا می‌توان به دو نمونه مهم این سری از ترجمه‌های هگل در سال ۱۳۶۷ اشاره کرد:

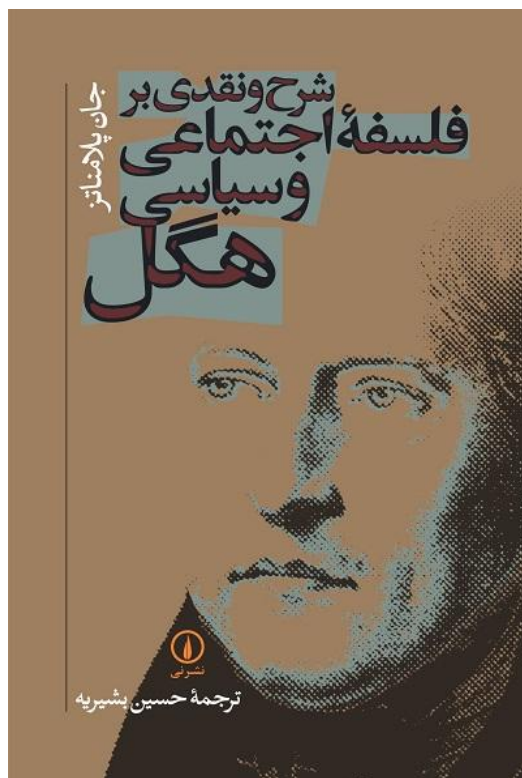
هربرت مارکوزه

کتاب *خرد و انقلاب* اثر هربرت مارکوزه با ترجمه محسن ثلاثی نخستین بار در سال ۱۳۵۷ منتشر شد و سال ۱۳۶۷ با ویرایش و ظاهری جدید بازنشر شد. خود همین پیوند زدن عقل تاریخی هگلی با انقلاب نشانگر تمایل به ریشه‌یابی مفاهیم مارکسیستی تا بنیان‌های نظری آن نزد هگل بود. البته مترجم فارسی در پیشگفتارش به شدت به مارکسیسم شوروی، به ویژه استالینیسم با تعبیری همچون «هولناکترین و آدمکشانه‌ترین رژیم توتالیتار که تاکنون تاریخ به خود دیده است» حمله می‌کند و تلاش اصلی مارکوزه را نشان دادن تمایز میان اندیشه‌های هگل و اعمال رژیم شوروی می‌داند. این حمله به استالینیسم در پیشگفتار کتاب دو وجه داشت، نخست نشان دهنده اولین بارقه‌های اندیشه‌های چپ نو یا نومارکسیسم در ایران بود و در ثانی احتمالاً باعث می‌شد که حاکمیتی که به تازگی از جنگ مسلحانه با چپ‌های متمایل به شوروی فارغ شده بود، نسبت به انتشار این کتاب سختگیری چندانی به خرج ندهد. مارکوزه در این اثر می‌کوشد تا تصویر انسانی‌تر و آزادی‌خواهانه‌تری از هگل و حتی مارکس به دست دهد. ترجمه فارسی اثر اما از حیث فنی، علی‌رغم ویرایش دوباره و همچنین علی‌رغم متن اصلی انگلیسی بسیار سراسر است آن که توسط خود مارکوزه نوشته شده است، ایرادات بسیاری دارد که بخشی از آن به فقدان معیار فلسفی ترمینولوژیک مشخص در آن زمان و بخش دیگر آن به دغدغه‌ها و تجربیات غیرفلسفی مترجم بازمی‌گردد که بیشتر به حوزه‌های جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و سیاست معطوف بوده است. البته این کتاب سال‌ها بعد با ویرایش دیگری توسط خود همین مترجم بازنشر شد که برخی از ایرادات مذکور را برطرف ساخت.

جان پلامناتز

شرح و نقدی بر *فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل* اثر جان پلامناتز، کتاب دیگری است که با ترجمه حسین بشیریه در همین سال (۱۳۶۷) به چاپ رسید. این کتاب نیز در تلاش است در دو کار را همزمان انجام دهد: یکی شرح فلسفه سیاسی هگل به ویژه در پرتو دو اثر مهم وی یعنی *پدیدارشناسی روح* و *عناصر فلسفه حق*، و دیگر، نقد و بررسی این نظرات و به چالش کشیدن برخی از آنها. کتاب روی هم‌رفته و نسبتاً در هر دو مورد توفیق یافته و ترجمه فارسی آن نیز علاوه بر دقت

ترجمانی و واژه‌گزینی مناسب، شامل مقدمه‌ای مختصر اما قابل استفاده برای شناخت هگل و به ویژه اخلاف راست‌گرا (مانند روزنکرانتس) و چپ‌گرای (مانند فویرباخ، اشتراوس، روگه و بوئر) وی به شمار می‌رود.



محمود عبادیان

علاوه بر دو کتاب فوق که حالت تفسیری داشتند، ترجمه‌ای از پیشگفتار و مقدمه پدیدارشناسی روح با قلم محمود عبادیان در سال ۱۳۶۷ توسط انتشارات انزلی در شهر ارومیه منتشر شد. این ترجمه که در عین حال پس از هر بند، تفسیر آن را نیز آورده است، از دو شرح والتر کافمن به زبان انگلیسی و یوهانتس هاینریش به زبان آلمانی بهره برده است. ترجمه در برخی مقاطع حقیقتاً گنگ است که بخشی از این گنگی به دشواری متن خود پیشگفتار مربوط می‌شود و بخشی نیز به ابهام افزوده شده توسط مترجم فارسی. البته نباید از این حقیقت غافل شد که معادل‌گزینی‌های عبادیان در آن زمان، از بسیاری از ترجمه‌های اخیر هگل قابل قبول‌تر است. به هر حال دانش فلسفی دکتر عبادیان و دغدغه‌های هگلی ایشان در کنار مطالعه تفاسیر سایر مفسرین باعث شد تا علی‌رغم محدود و معدود بودن تفاسیر مورد استناد، با مطالعه این اثر نوعی فهم از متن هگل برای مخاطب حاصل شود.

باقر پرهام

اما صرف نظر از دو اثر فوق در این دهه مترجم دیگری ظاهر شد که با ترجمه ۳ اثر از و درباره هگل خود را به عنوان یکی از مترجمین جدی هگل مطرح ساخت، هرچند پس از این ۳ اثر وی تا ۱۸ سال بعد هیچ اثر دیگری در ارتباط با هگل منتشر نکرد.

باقر پرهام ابتدا در سال ۱۳۶۲ کتاب *در شناخت اندیشه هگل* نوشته روزه گارودی را ترجمه کرد. این کتاب که به دوران مارکسیستی روزه گارودی بازمی‌گردد به شرح و تفسیر مختصر تمام آثار اصلی هگل اختصاص دارد و در انتها اشاره‌ای مختصر به مباحث زیباشناسی و فلسفه دین هگل می‌کند. با اینکه کتاب از حیث عمق فلسفی مطالب در حد شهرت نگارنده‌اش نیست، اما علی‌رغم تمام ضعف‌ها و پراکنده‌گویی‌ها، می‌توان با مطالعه این اثر کلیدی از اندیشه هگل در ذهن ترسیم کرد که دست کم از کتاب استیس منسجم‌تر و دقیق‌تر است. مترجم فارسی بخش قابل توجهی از مقدمه‌اش را به نقد رفتار و مواضع روزه گارودی اختصاص داده است و تغییر موضع او از مارکسیسم به مسیحیت و از مسیحیت به اسلام را که به زعم مترجم ریشه در نوعی عرفان‌زدگی و توسل به شهود قلبی دارد، به نقد می‌کشد. نکته قابل ذکر دیگر، که در ترجمه‌های اخیر پرهام نیز مشاهده می‌شود، ضدیت ایشان به ترجمه اصطلاح هگلی Geist به روح است. در مقدمه این کتاب بخشی به استدلال‌های ایشان برای دفاع از معادل «ذهن» به جای «روح» اختصاص یافته است. این تلاش نزدیک به ۳۰ سال بعد، همچنان ادامه داشت و geist هگلی از «ذهن» به معادل «جان» ارتقا یافت که البته این معادل اخیر نیز چندان در برابر انتقادات تاب نخواهد آورد.

در پاییز ۱۳۶۵ کتاب *مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل* نوشته ژان هیپولیت با ترجمه پرهام منتشر شد. این کتاب همانگونه که مترجم آن اشاره می‌کند، به نقد نظریه کانت و فیخته در مباحث مربوط به اخلاق، دولت، و به طور کلی فلسفه تاریخ اختصاص دارد که ضمن آن‌ها نظریات هگل در باب یهودیت، مسیحیت و مفهوم تاریخ نیز به دقت تحلیل شده است. کتاب هم از حیث عمق فلسفی و هم از حیث ترجمه قابل قبول است و امروز که سومین ویراست آن به بازار آمده، می‌تواند توسط مخاطبان و علاقه‌مندان مورد استفاده قرار گیرد.

اما در انتهای دهه شصت، پرهام کتابی از هگل جوان با عنوان «استقرار شریعت در مذهب مسیح» را منتشر کرد که محصول دوران جوانی هگل است. این کتاب که عنوان اصلی آن «ایجابیت دین مسیحیت» است، نمونه تمام عیار جایگاه والای سقراط نزد هگل جوان است. هگل مسیح را با سقراط مقایسه می‌کند و آن را نه همچون یک پیامبر، بلکه به عنوان مصلحی سیاسی-اجتماعی تحلیل

می‌کند که مانند سقراط اعدام شد. هگل در اینجا وجه شریعت‌محور مسیحیت را که بازمانده از شریعت یهودی است، مورد انتقاد قرار می‌دهد و نهایتاً سقراط را حتی بر مسیح ترجیح می‌دهد. در نتیجه هدف اصلی انتقاد هگل در این کتاب کلیساست. پس از این کتاب پرهام تا ۱۸ سال بعد که کتابی از ژان وال درباره هگل منتشر کرد به هگل نپرداخت، اما همین سه اثر کافی بود تا نام او در تعداد انگشت‌شمار مترجمان ویژه آثار هگل ثبت شود.

علی‌رغم موارد فوق، فضای دهه ۶۰ همچنان ضد هگلی محسوب می‌شود و هگلی بودن، هم از جانب حاکمیت و هم از جانب جریان‌های لیبرال همچون نوعی اتهام در محافل علمی و فکری نثار دیگران می‌شد. هنوز سالها زمان لازم بود تا هگل، مجدداً جایگاهی در خور بیابد.

۳. مفاهمه

دهه هفتاد: بازگشت هگل به آکادمی

دهه هفتاد را به جرات می‌توان دوران بازگشت تدریجی به هگل نامید. اما این بازگشت که رویکردی تاریخ فلسفه‌ای به هگل را ترویج می‌کرد، بیشتر آکادمیک بود تا چپ‌گرایانه و مارکسیستی. کشور که به تازگی از زیر سایه جنگ رها شده بود، با تکیه بر دولتی تکنوکرات می‌کوشید تا سازندگی را سرلوحه خود قرار دهد. هرچند این دولت گشودگی را تنها در حوزه اقتصاد، آن هم به شکلی نصفه و نیمه، ایجاد کرد و حوزه فرهنگ و سیاست داخلی همچنان تحت تاثیر فضای امنیتی ناشی از سال‌ها جنگ فرسایشی با دشمن خارجی قرار داشت، اما با این همه در دانشگاه‌های اصلی تغییر فضا تا اندازه‌ای حس می‌شد. ترجمه و بازخوانی متون اصلی و مهم اندیشه غرب که سالها با بهانه‌های مختلف، به محاق رفته بودند و همچنین اشتیاق بچه‌های جنگِ دیروز که امروز دیگر دانشجو شده بودند برای شنیدن و شناختن، همه و همه باعث شد تا رونقی به حوزه نشر آثار فلسفی، و از جمله فلسفه هگل داده شود. شخصیت بارز تالیفات مربوط به هگل در این دوره یکی از اساتید سابقه‌دار دانشگاه تهران بود: دکتر کریم مجتهدی.

کریم مجتهدی

در ابتدای دهه هفتاد کتابی تالیفی از کریم مجتهدی منتشر شد با عنوان *درباره هگل و فلسفه او*. این کتاب که تا سال‌ها به عنوان منبعی برای آشنایی مبتدیان با هگل شناخته می‌شد، کتابی مختصر

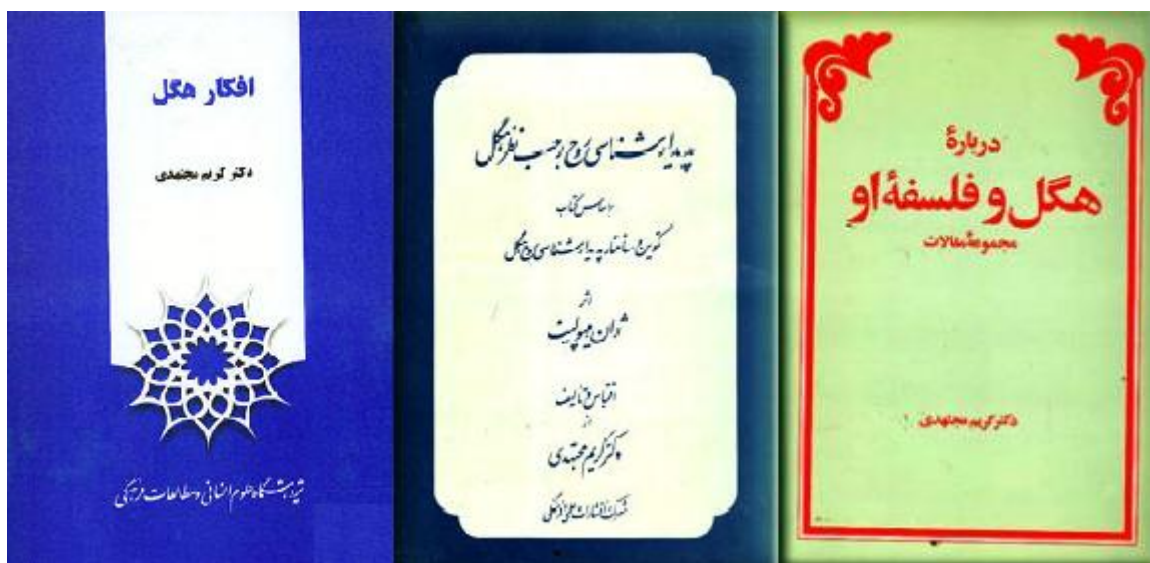
(نزدیک ۱۶۰ صفحه) است که مجتهدی کوشید تا در آن به تمام ابعاد اندیشه هگل، اشاره‌ای هرچند مختصر، داشته باشد. کلیت کتاب واجد یکدستی لازم نیست، این حقیقت زمانی آشکارتر می‌شود که دریابیم این کتاب در واقع مجموعه مقالاتی است که عمدتاً پیش از این در مجلات فلسفی دیگر به چاپ رسیده‌اند و خود نویسنده در مقدمه‌اش ادعا می‌کند که «خواننده هیچ الزامی ندارد که این مجموعه را به عنوان یک کل واحد تلقی کند». اما علی‌رغم این حجم اندک، ساده‌سازی، عدم انسجام و نابسندگی مطالب، خود مجتهدی با وقوف به این حقیقت هدفش را نه یابندگی، بلکه جویندگی معرفی می‌کند. وی این اثر را تنها مقدمه‌ای مختصر و تلنگری به اذهان مخاطبان می‌داند که مخاطب واقعی و علاقه‌مند باید پس از استفاده از آن گذر کند. علی‌رغم تمام انتقادات فوق، کتاب اما موفق بوده و نیازهای اولیه مخاطبان (که خود نگارنده این سطور در آن سال‌ها را شامل می‌شوند)، برای آشنایی با هگل را برآورده می‌ساخت.

یک سال بعد کتابی با عنوان *پدیدارشناسی برحسب نظر هگل* توسط دکتر مجتهدی منتشر شد. روی جلد این کتاب نوشته شده است: «اقتباس و تالیف از دکتر کریم مجتهدی، بر اساس کتاب تکوین و ساختار پدیدارشناسی روح هگل اثر هیپولیت». در حقیقت مجتهدی این اثر را نه ترجمه کرده و نه تالیف. یکی از مشکلاتی که این فرم از نوشتار برای مخاطب و حتی نویسنده ایجاد می‌کند، این است که مشخص نمی‌شود کجا از آن نویسنده اصلی است و کجا از آن فرد اقتباس کننده. البته علی‌رغم دشواری و گنگی بخش‌هایی از کتاب، مطالعه آن نهایتاً طرحی کلی، هرچند نامنسجم، از *پدیدارشناسی روح* را برای مخاطب ترسیم می‌کند.

کتاب دیگری که از دکتر مجتهدی در تابستان ۱۳۷۷ منتشر شد، *منطق از نظرگاه هگل* نام داشت. مجتهدی در این کتاب کوشیده است تا مروری اجمالی بر کل پیوستار دیالکتیکی *منطق هگل* داشته باشد. این کتاب هم از لحاظ ترجمه و هم از حیث معادل‌های به کار رفته از دو اثر پیشین دقیق‌تر و روان‌تر است.

در انتها ذکر چند نکته در خصوص آثار دکتر مجتهدی لازم به نظر می‌رسد. یکی از مشکلاتی که در کتب تالیفی دکتر مجتهدی خودنمایی می‌کند، عدم تدقیق و تعیین منابع است. به بیان دیگر، عمدتاً معلوم نیست کدام بخش‌های کتاب از منابع فارسی یا فرانسه نقل قول شده و کدام بخش‌ها نظر یا تحلیل شخصی خود مولف است. در طول متن اشاره‌ای به منابع انتهایی فصول نمی‌شود و حتی اگر مولف به دلخواه چند منبع را به انتهایی فصول یا کتاب بیافزاید یا از آن بکاهد، مخاطب هیچگاه

نمی‌تواند متوجه شود. گویا مولف در طول کتاب نیاز به ارجاع مستقیم همراه با ذکر منبع را احساس نکرده است. مشکل اینجاست که چنین روشی از یک سو، راه را بر هرگونه سوءفهم و سوءاستفاده بازمی‌کند و از سوی دیگر، راه را بر نقد مشخص و متعین اثر و اندیشه خود دکتر مجتهدی می‌بندد. خود نگارنده نیز، شخصاً معترف است که نخستین دانسته‌هایش از برخی فیلسوفان، به ویژه هگل و شلینگ را مدیون نوشته‌های دکتر مجتهدی است که در زمانه عسرت منبع، کتبی در این خصوص به جامعه ایران تقدیم کردند، اما امروزه دیگر نه زمانه عسرت است و نه ما در ابتدای راه هستیم.

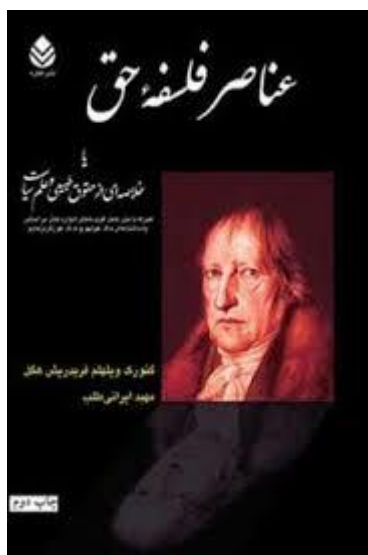


عناصر فلسفه حق هگل

یکی از نقاط عطف ترجمه آثار هگل به فارسی، انتشار ترجمه فارسی عناصر فلسفه حق در سال ۱۳۷۸ است، چراکه این اثر همانگونه که مترجم آن به درستی ادعا می‌کند، «نخستین اثر کامل هگل که به فارسی ترجمه و منتشر می‌شود». این ترجمه که از قضا ترجمه‌ای خوب، یکدست و متن روان است توسط مهبد ایرانی‌طلب صورت پذیرفت. اما انتقاداتی را می‌توان نسبت به انتخاب برخی معادل‌های غیرفلسفی یا ابداعی، عدم وجود معادل لاتین واژه‌ها در پاورقی‌ها یا فقدان یک واژه‌نامه در انتهای کتاب و مقدمه‌ای ضعیف که به هیچ وجه در حد و اندازه‌های نخستین ترجمه فارسی از یک اثر کامل هگل نیست، وارد ساخت. من پیش‌تر به تفصیل به محتوای این کتاب و انتقادات وارد بر ترجمه فارسی‌اش پرداخته‌ام که ذکر تمام آنها در این مجال لازم به نظر نمی‌رسد (جهت مطالعه نگاه کنید به: اردبیلی، محمدمهدی، ۱۳۹۱، «فلسفه حق هگل»، در کتاب ماه فلسفه، شماره ۵۵، صص ۱۸-۲۳). اما به طور کلی می‌توان این ترجمه را یکی از روان‌ترین و قابل استفاده‌ترین ترجمه‌های آثار

هگل دانست. اما شگفت آنکه این اثر که به سرعت هم نایاب شد، و تازه امسال بعد از ۱۴ سال، چاپ دوم آن بدون هیچگونه اصلاح یا رفع ایرادی منتشر شد.

در انتها می‌توان به ترجمه چند اثر دیگر هگل در این دهه اشاره کرد که از حیث انتخاب و هم از حیث ترجمه قابل قبول بوده و فهم ایرانیان از هگل را گامی به پیش برده‌اند. از این جمله می‌توان به اثر بسیار موشکافانه و استادانه لوکاچ تحت عنوان *هگل جوان: پژوهشی در رابطه دیالکتیک و اقتصاد* (۱۳۷۴) با ترجمه نسبتاً قابل قبول محسن حکیمی اشاره کرد. یا کتاب *درآمدی بر هگل* اثر ژاک دونت که توسط مرحوم محمدجعفر پوینده ترجمه شد (۱۳۷۷). بر این کتاب از حیث محتوای بخش نخست و همچنین نوع گزینش بخش دوم انتقادات بسیاری وارد است، اما وجه تحسین برانگیز آن، ترجمه خوب مرحوم پوینده به شمار می‌رود که متأسفانه زنده نماند تا راهش در ترجمه آثار مربوط به هگل را ادامه دهد. در انتهای دهه ۷۰ شرح مختصر دیگری درباره فلسفه هگل به قلم پیتر سینگر و با ترجمه عزت‌الله فولادوند از سوی انتشارات طرح نو منتشر شد که شاید اکنون بتوان آن را در بین منابع فارسی، نخستین گام برای آشنایی با هگل دانست. کتاب *هگل*، با توجه به حجم اندکش، توانسته به زوایای مختلف اندیشه هگل سرک بکشد و حتی‌الامکان بدون سوق دادن مخاطب به ابهامات و دشواری‌های اندیشه هگل، اشاره‌ای به رئوس این اندیشه داشته باشد. ترجمه آقای فولادوند نیز علی‌رغم استفاده از برخی معادل‌های قابل بحث و سوء برداشت در ترجمه برخی جملات، ترجمه‌ای روان و قابل استفاده برای مخاطب مبتدی است. البته در این دهه نیز شاهد انتشار برخی آثار بودیم که هم از حیث محتوای اثر و هم از حیث ترجمه بسیار ضعیف، ناشیانه و غیرقابل فهم بودند. برای ذکر یک نمونه می‌توان به کتاب *گزیده آثار هگلی‌های جوان ترجمه فریدون فاطمی* اشاره کرد که علی‌رغم محتوای مفیدش، ترجمه‌ای فاجعه‌بار دارد. این ترجمه مجموعه‌ای از جملات بی‌سروته، معادل‌گذاری‌های عجیب و غریب (مانند واکافت، سپنتایش، ترادیسش، دگردیساند، ابرطبیعت‌گرا و ...) و اشتباهات ناشیانه است. برای درک عمق فاجعه لازم است به عنوان مثال به همان صفحه سوم کتاب *نگاهی بیافکنیم: «اوایل ۱۹۶۰ها؛ همزمان با ظهور نوزایی هگلی، یک رشته پژوهش در زبان انگلیسی متوجه مارکس جوان شد»*. نگارنده این سطور هنوز هم از خود می‌پرسد یعنی مترجمی با این سابقه و فعالیت هنوز نمی‌داند که مراد از 's در 1960's نه اسم جمع، بلکه دهه ۱۹۶۰ است؟ این مثال، تنها مشتی نمونه خروار است.



۴. مزایده

از ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۳: اشتیاق برای ترجمه آثار بزرگ یا تالیفات جامع

از ابتدای دهه هشتاد تاکنون، به لطف انقلاب ترجمه، میزان استقبال از آثار فلسفی و ترجمه آنها رشدی چشمگیر داشته است. پس از دهه‌ها بحث و جدل درباره فلسفه هایدگر و اثر برجسته او، یعنی هستی و زمان، به یکباره سه ترجمه از این کتاب از سه منظر فکری منتشر می‌شود. در زمینه آثار هگل نیز اتفاقی مشابه روی می‌دهد و پس از بیش از نیم قرن بحث و جدل راجع به هگل، بالاخره اکثر آثار اصلی وی به یکباره با ترجمه فارسی روانه بازار می‌شوند. اما هگل به اندازه هایدگر خوش شانس نبود و ترجمه‌های آثار اصلی‌اش عمدتاً یا ناخوانا و سرشار از دشواری کاذب بودند یا اصلاً به کلی به ترجمه‌ای مغلوط بی‌ربط دچار شدند.

پدیده زیبا جلی

در سال ۱۳۸۲ به ناگاه یکی از بزرگترین آثار هگل که در عین حال یکی از عظیم‌ترین و دشوارترین آثار تاریخ فلسفه است با ترجمه مترجمی بی‌نام و نشان و بدون هیچ سابقه‌ای، توسط انتشارات شفיעی منتشر شد: پدیدارشناسی روح؛ ترجمه‌ای غیرفلسفی، ناپخته، با ایرادات بسیار، با ادعای ترجمه از متن اصلی آلمانی بدون ذکر هیچ منبعی. در ابتدای این ترجمه نیز مقدمه‌ای غیرمنسجم و بی‌سروته در باب موضوعاتی بی‌ربط قرار داده شده است. پاورقی‌های انگشت شمار مترجم در کل کتاب نه تنها به هیچ وجه توضیح دهنده معنای متن مورد اشاره نیستند، بلکه حتی اشاره‌ای به معادل اصلی واژه‌ها در آنها نیامده است و بیشتر از هگل به حافظ، سعدی، خیام و مولوی اختصاص دارند و

حتی اگر جایی به مفهومی در متن اشاره شده است، عمدتاً نه یاری رسان، بلکه گمراه‌کننده فهم است. مترجم فارسی حتی نتوانسته در ترجمه واژه‌های اصلی عنوان کتاب نیز به تصمیم مشخصی برسد و بر همان روی جلد نیز به نحوی بی‌سابقه دو عنوان برای کتاب ذکر می‌کند: فنومنولوژی روح یا پدیدارشناسی ذهن. این ترجمه که علی‌رغم ابتدای ظاهری بر زبان اصلی نتوانست انتظارات را برآورده سازد، بلافاصله توسط اهل فن مورد انتقاد قرار گرفت و چنان دچار خطا، لغزش و بدفهمی بود که دیگر چندان جدی گرفته نشد و اگر هم اسمی از آن به میان آمد، بدل به نقل محافل فلسفی شد و عمدتاً به عنوان نمونه بارزی از ترجمه فلسفی پراشکال معرفی شد. این ترجمه چنان بدنام است که در این مجال بیش از این به آن نمی‌پردازم و مخاطب را به مقاله‌ای انتقادی در این خصوص ارجاع می‌دهم. (فرهادپور، مراد، «سزیف در قلمرو ترجمه فارسی»، در *روزنامه شرق*، ۱۷ آذر ۱۳۸۳)

علی‌رغم این انتقادات، جلی اما تسلیم نشده و کم‌وبیش به همان طریق فوق‌الذکر، کمر به ترجمه، یا به تعبیر دقیق‌تر قتل کلیه آثار هگل بسته است. از آثار دیگر وی می‌توان به چند اثر دیگر اشاره کرد: مجموعه چهارجلدی *درسگفتارهای هگل پیرامون فلسفه زیبا شناسی* (۱۳۸۲) و دوره سه جلدی *تاریخ فلسفه* (۱۳۸۷)، و *اوج فاجعه یعنی ترجمه کتاب علم منطق و دایره‌المعارف علوم فلسفی* در سال ۱۳۹۰.

ترجمه دوم از پدیدارشناسی روح

نزدیک به ۱۰ سال زمان لازم بود تا در سال ۱۳۹۰ ترجمه‌ای دیگر از پدیدارشناسی روح توسط باقر پرهام منتشر شود. هرچند این ترجمه دوم قابل مقایسه با ترجمه نخست نبود و از حیث دقت فلسفی و واژه‌های به کاررفته تا حد زیادی نسبت به آن پیشرفت داشت، اما نثر آن همچنان دشوارفهم است. طبیعتاً بخشی از این دشوارفهمی به متن هگل و ناآشنایی ما با حال و هوا، منطق و شیوه بحث وی بازمی‌گردد، اما بخش قابل توجهی از آن به نثر خود مترجم، انتخاب و ابداع معادل‌های ثقیل و رازورزی کاذب آن مربوط است. مقایسه نثر دشوار و سنگین این ترجمه فارسی با هر سه ترجمه روان و روشن انگلیسی (بیلی، میلر و پینکارد) به روشنی شاهدی بر مدعای فوق است. شاید اولین ایرادی که می‌توان به ترجمه پرهام گرفت، انتخاب منبع اصلی‌اش برای ترجمه است. همانگونه که می‌دانیم پرهام ترجمه فرانسوی هیپولیت را منبع اصلی کار خود قرار داده است و این فی‌نفسه ایرادی بر ترجمه نیست که مستقیماً از زبان اصلی صورت نپذیرد، چرا که ترجمه‌های قابل قبول بسیاری را دیده‌ایم که مبنا را ترجمه انگلیسی متون اصلی قرار داده‌اند. اما در این مورد به خصوص مشکل زمانی

هویدا می‌شود که بدانیم هیپولیت نیز منبع اصلی خود را نه متن اصلی آلمانی، بلکه ترجمه بیلی از پدیدارشناسی روح قرار داده است؛ ترجمه‌ای که امروزه دیگر منسوخ است و ترجمه‌های میلر و پینکارد جای آن را گرفته‌اند.

انتقاد دیگری که بر کار پرهام وارد است، خلط تیتراهای اصلی کتاب با تیتراهای افزوده هیپولیت است، به نحوی که مخاطب منطقیاً برخی بخش‌های افزوده هیپولیت را جزء متن خود هگل تصور می‌کند. این ترجمه همچنین از شماره‌گذاری مرسوم برای پاراگراف‌های پدیدارشناسی روح بهره نبرده است و این امر کار را برای مخاطب و تطبیق متن با ترجمه‌های دیگر یا متن اصلی بسیار دشوار می‌سازد. در انتها مخاطب را برای مطالعه تفسیری انتقادی به یادداشتی دیگر ارجاع می‌دهم که مشخصاً به نقد این ترجمه اختصاص دارد. (سفیدخوش، میثم، ۱۳۹۱، «مروری انتقادی به ترجمه دوم پدیدارشناسی هگل»، در کتاب ماه فلسفه، شماره ۵۵، صص ۹-۱۷)

تنها نکته‌ای که درباره این ترجمه باقی مانده، معادل‌گزینی‌های فارسی بعضاً بی‌مبنای پرهام است، مانند ترجمه moment به برآیند یا معادل شگفت‌انگیز «نظام نوامیس اجتماعی اخلاق» در ازای اصطلاح *sittlichkeit*. اما مشهورتر از همه برگزیدن معادل «جان» در ازای *Geist* است. پیش‌تر نیز ذکر شد که پرهام در مقدمه‌اش بر ترجمه اثر گارودی هرچه تلاش کرد نتوانست برای این اصطلاح معادل دیگری جز معادل ناقص و نابسندۀ «ذهن» انتخاب کند. در این ترجمه اخیر اما گویی وی بالاخره موفق شد با ژرف‌کاوی‌های مستمر اصطلاح «جان» را از اعماق تاریخ (کتاب رگ‌شناسی ابن سینا) بیرون کشیده و به کار برد. من در جایی دیگر به تفصیل تمام معادل‌های اینچنینی در ازای *Geist* (مانند جان، ذهن، روان، ذهن روحانی و ...) را به نقد کشیدم و در نهایت از همان معادل مرسوم «روح» در ازای آن دفاع کرده‌ام که مخاطب را به همان منبع ارجاع می‌دهم. (اردبیلی، محمدمهدی، ۱۳۹۰، آگاهی و خودآگاهی در پدیدارشناسی روح هگل، تهران: نشر روزبهان، صص ۲۸-۳۳)



شیوع تالیفات درباره هگل

در این دوره علاوه بر انتشار ترجمه‌هایی درباره فلسفه هگل، آنچه بیش از همه به چشم می‌آمد ظهور یکباره نوع جدیدی از تالیفات درباره هگل بود. این جریان از سال ۱۳۸۲ با کتاب نامنسجم *تاملات* هگلی اثر رامین جهاننگلو آغاز شد که حاصل جزوه درسگفتارهای چند ماهه‌ای بود که بیشتر به گزین‌گویه‌هایی درباره بخش‌هایی از *پدیدارشناسی روح* شباهت داشت. کتاب به طور کلی از حدواندازه‌های یک اثر تالیفی در باب هگل آن هم در جایگاه یک کتاب، فاصله زیادی دارد.

تالیف دیگر اما دقیقاً در مقابل نمونه فوق قرار دارد. در سال ۱۳۸۵ کتاب *هگل و فلسفه مدرن* به قلم علی مرادخانی روانه بازار شد. این کتاب که بخش‌هایی از آن پیش‌تر در قالب مقالات مختلف در مجلات علمی و تخصصی حوزه فلسفه به چاپ رسیده بود، پس از بیان مقدمه‌ای مفصل (تقریباً ۱۰۰ صفحه) در باب نگاه هگل به تاریخ فلسفه و مدرنیته، به بررسی مقابله‌ای فلسفه هگل با پنج چهره فلسفی مدرن پیش از وی می‌پردازد: دکارت، اسپینوزا، کانت، فیخته و شلینگ. نویسنده با بهره‌گیری از منابع مختلف فارسی، انگلیسی و حتی عربی، کوشیده است تا بحث خود را با ذکر منابع پرشمار و ارجاعات مستند به پیش ببرد.

سه نمونه دیگر از چاپ آثار تالیفی درباره هگل، تلاش سه استاد فلسفه دانشگاه برای نگارش اثری تفصیلی و جامع درباره تمام وجوه و رئوس اندیشه هگل بود: *فلسفه هگل* تالیف ابولقاسم ذاکرزاده (۱۳۸۸)، *افکار هگل* تالیف کریم مجتهدی (۱۳۸۹) (و در همان سنت قبلی تالیفات دکتر مجتهدی)

و نمونه‌ی اخیر آن هگل تالیف علی‌اصغر مصلح (۱۳۹۲). قضاوت در خصوص هر کدام از این سه منبع مجالی دیگر می‌طلبد اما در این مقطع به ذکر همین نکته بسنده می‌کنم که علی‌رغم قابل دفاع بودن و چه بسا ضروری بودن تالیف فلسفی در زمانه‌ی حاضر، نمی‌توان تلاش برای تمام کردن کار هگل، یکبار برای همیشه، در یک اثر جامع و مانع را ناپسندیده دانست. مراد من این نیست که این سه مولف - که هر سابقه‌ی تدریس دانشگاهی فلسفه‌ی هگل را دارند - آشکارا می‌خواستند چنین کنند، اما مگر این افراد می‌توانستند در تمام شئون و وجوه اندیشه‌ی هگل چنان صاحب نظر باشند که دست به تالیف اثری جامع و روشن کردن تکلیف هگل یک بار برای همیشه بزنند؟ به نظر می‌رسد در زمانه‌ی حاضر، تالیف برای یک نویسنده‌ی فارسی‌زبان تنها زمانی معنا دارد که از یک سو، فرد در یک مسأله‌ی خاص، با آگاهی و ارجاع به تمام منابع ریز و درشت داخلی و خارجی، بکوشد تا ایده‌ی خود را طرح کرده از آن دفاع کند و با تکیه بر بستر تاریخی-سیاسی خود و خاستگاه‌های آن بکوشد تا از منابع مورد استنادش گامی به پیش رفته و تحلیلی تازه عرضه کند و از سوی دیگر چنان مسحور ایده‌ی خودش و تصور «جریان‌سازی» و «تولید ایده» نشود که فراموش کند هر ایده‌ای ایده‌ی «دیگری» است. در غیر اینصورت تالیف چیزی نخواهد بود جز چسباندن وصله‌ی پینه‌ای ترجمه‌های مختلف و عملاً محدود و گرفتار شدن در دام کلی‌گویی و جزئی‌نگری. بررسی اینکه هر کدام از سه تالیف فوق تا چه حد به این آفت دچار شده و تا چه حد از آن فراتر رفته‌اند، در این مجال نمی‌گنجد، و البته ناگفته نماند که هر کدام از این آثار، بنا به توان و تخصص نگارندگانشان، در برخی جنبه‌ها قوی و قابل استفاده هستند که ایکاش فقط به همان جنبه‌ها می‌پرداختند و داعیه‌ی تفسیر کلیتِ هگل را وامی‌نهادند.

همچنین لازم به ذکر است که خود نگارنده‌ی همین سطور در این دوره چهار اثر در ارتباط با هگل منتشر کرده است که هم تالیف (آگاهی و خودآگاهی در پدیدارشناسی روح هگل، انتشارات روزبهان)، هم ترجمه‌ای درباره‌ی نسبت هگل با سه متفکر متاخر فرانسوی، یعنی باتای، دلوز و لکان (خودآگاهی هگلی و پساساختارگرایان فرانسوی، نوشته‌ی دیوید شرمین، انتشارات رخداندنو) و نسبت هگل با دریدا (واسازی هگل، انتشارات رخداندنو) هم ترجمه‌ی پنج متن سیاسی منتخب از خود هگل (دفترهای سیاست مدرن ۱: هگل، انتشارات روزبهان) را دربرمی‌گیرد. روشن است که قضاوت و نقد در خصوص این کتب باید توسط دیگران انجام پذیرد و به همین دلیل در تحلیل پیش‌رو تنها به ذکر نامی از آنها بسنده شده است.

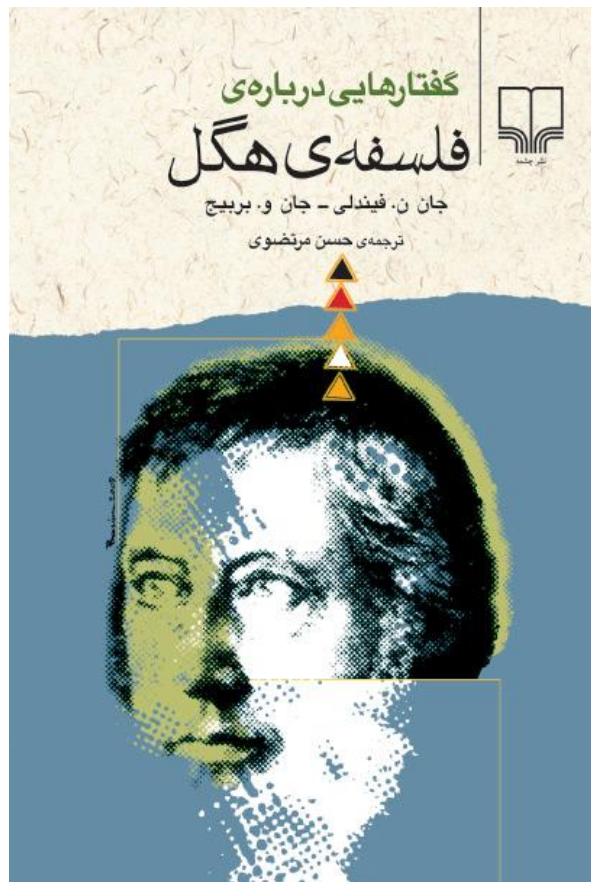
حسن مرتضوی

حسن مرتضوی مترجمی است که به پرکاری شهرت دارد. کارنامه کاری اش نیز موید این مدعاست. آثار مرتضوی عمدتاً فلسفی نیستند و بیشتر در حوزه سیاست و جامعه‌شناسی با تاکید بر رویکردهای مارکسیستی و نومارکسیستی جای می‌گیرند. در دهه هشتاد وی دو اثر درباره فلسفه هگل ترجمه و منتشر کرد. یکی گفتارهایی درباره فلسفه هگل اثر دو هگل‌شناس بزرگ در دو حوزه تخصصی‌شان است: جان فیندلی در زمینه پدیدارشناسی روح و جان بریج در زمینه منطق هگل که توسط مترجم فارسی انتخاب و در قالب کتابی واحد منتشر شده است. کتاب از حیث محتوا بسیار درخشان است و می‌توان آن را برای آشنایی با فلسفه هگل پیشنهاد کرد. از حیث ترجمه نیز، اثر به طور کلی قابل استفاده است. تنها در برخی معادل‌گذاری‌ها یا ترجمه برخی جملات می‌توان انتقاداتی بر مرتضوی وارد ساخت. برای مثال مرتضوی Spirit (همان Geist) را به درستی به روح برمی‌گرداند، اما در ازای صفت ساخته شده از آن، یعنی spiritual که منطقی‌اً باید به «روحانی» ترجمه شود، از معادل نامانوس و گمراه‌کننده «مینوی» بهره می‌برد. یا برای مثال Subject, Object را بنا به رسم قدما به عینی و ذهنی برمی‌گرداند. به جز اینها و شاید معدود نمونه‌های احتمالی دیگر، سایر معادل‌گذاری‌ها بسیار دقیق و روشن است که در کنار ترجمه سلیس به قابل فهم و روان بودن متن کمک کرده است.

کتاب دیگری که حدود یک سال بعد با ترجمه مرتضوی منتشر شد، فرهنگ فلسفی هگل اثر مایکل اینوود است که متن انگلیسی آن سال‌ها در میان دانشجویان و علاقه‌مندان فلسفه دست به دست می‌شد و بسیاری از تالیف‌ها و ترجمه‌های مربوط به هگل، دست کم برای نگارش پاورقی‌ها توضیحی، از آن کمک گرفته‌اند. بنابراین این کتاب نیز از حیث محتوا یکی از پرستفاده‌ترین و ضروری‌ترین منابع برای فهم هگل است. از حیث نثر فارسی نیز این کتاب نثری روان و روشن دارد که بخشی از آن به متن یک‌دست و روان خود اینوود بازمی‌گردد و بخش دیگر به کاردانی مترجم فارسی. از حیث معادل‌گذاری نیز مترجم از استفاده از واژه‌های من‌درآوردی که یکی از آفات ترجمه‌های مربوط به هگل است، اجتناب کرده است. وی همچنین هرگونه تقدس بخشی به زبان فارسی و تعصب نسبت به به‌کارگیری واژه‌های فارسی ناب و ضدیت با واژه‌های لاتین یا عربی را کنار گذاشته است. حتی در مورد اصطلاح Subject و Object وی نسبت به کتاب قبلی اش گامی فراتر نهاده و از معادل دقیق‌تر سوژه و ابژه استفاده کرده است، اما گویی این گذار تنها تا نیمه راه پیش رفته و سایر مشتقات این دو اصطلاح مانند subjective, subjectivity, objective و objectivity را با معادل جدید تطبیق نداده و از معادل‌های ذهنی، ذهنیت، عینی و عینیت استفاده کرده است.

نکته انتقادی دیگری که می‌توان در خصوص ترجمه‌های فوق از حسن مرتضوی ذکر کرد، فقدان یک مقدمه مترجم است. مقدمه مرتضوی بر این دو کتاب از ۲ صفحه فراتر نمی‌رود و همین امر باعث می‌شود تا نقطه نظر مترجم نسبت به متن و دغدغه‌ها و مسائلی که وی را به ترجمه اثر سوق داده، روشن نشود. در متون فلسفی، به ویژه فلسفه‌ی هگل، هر کتابی، بدون مقدمه‌ی مترجم از اساس قابل انتقاد است. مقدمه علاوه بر آشناسازی مقدماتی مخاطب با متن یا نویسنده و نشان دادن روش، دعاوی، استدلال‌ها، مشکلات و تنش‌های مترجم، رسالتی بسیار مهمتر دارد و آن بیان دغدغه، انگیزه، موضع و هدف مترجم و در یک کلام «مساله» یا به بیان دقیق‌تر «پروبلماتیک» وی است. علی‌رغم نکات فوق، ترجمه‌های حسن مرتضوی را می‌توان یکی از معدود نمونه‌های حضور توأمان تعهد به متن اصلی و ترجمه سلیس و خوشخوان در ترجمه فارسی آثار مربوط به هگل دانست. این مترجم همچنین در آخرین ترجمه خود از متن بسیار دشوار منطق (بخش نخست از *دایره‌المعارف علوم فلسفی*) کوشیده است تا با بهره‌گیری از شرح‌های متعدد انگلیسی‌زبان و استفاده از ترجمه‌های معتبر مختلف، همین راه را ادامه دهد و ترجمه‌ای یکدست و دقیق، همراه با معادل‌گزاریهای قابل قبول از متن هگل ارائه دهد.

در این دوره دو اثر مهم دیگر نیز به فارسی ترجمه شدند که البته دو سرنوشت متفاوت یافتند. یکی ترجمه کتاب ارزشمند و مهم *دیالکتیک هگل* اثر گادامر که متأسفانه علی‌رغم اهمیت اثر، هم به لحاظ مفهومی و معنایی و هم از حیث ادبیت و نگارش فارسی نتوانست ترجمه‌ای مطلوب و قابل قبول از کار درآید. از سوی دیگر، ترجمه فارسی کتاب «هگل» اثر فردریک بیزر، توسط مترجم جوان، مسعود حسینی، توسط انتشارات ققنوس منتشر شد که علی‌رغم برخی معادل‌گزاریهای قابل انتقاد، به طور کلی ترجمه‌ای خوب، دقیق و یکدست محسوب می‌شود. بیزر در این کتاب – که حتی پیش از آنکه به فارسی برگردانده شود، در فضای فارسی زبان به آن ارجاع داده می‌شد و مورد توجه محافل آکادمیک بود – شرحی موضوعی از وجوه مختلف اندیشه هگل ارائه داده است. هرچند این ترجمه توانست اثر تفسیری بااهمیتی را درباره هگل در ساحت زبان فارسی بازآفریند، اما همچنان آثار اصلی شارحان هگل و تفاسیر اصلی و مهم درباره فلسفه هگل، همچنان با زبان فارسی بیگانه‌اند و تلاش‌های مترجمان تاکنون از جبران کردن این خلاء تفسیری عاجز مانده‌اند.



۵. مواجهه

روح ناشاد هگل در زبان فارسی

در طول این سالها مترجم نخست پدیدارشناسی روح (زیبا جبلی) با پشتکاری بی‌نظیر و بدون توجه به انتقادات و داوری‌ها همچنان مشغول ترجمه هگل است و بخش اعظمی از آثار اصلی هگل را به فارسی برگردانده که به جرات می‌توان ادعا کرد هیچکدام توسط مخاطبان قابل استفاده نیستند. اخیراً نیز ترجمه‌ای از علم منطق توسط ابراهیم ملک‌اسماعیلی روانه بازار شده است که آن نیز، هم از حیث دقت فلسفی، هم از حیث نثر و معادل‌گذاری‌های بی‌مبنایش پیشرفتی به حساب نمی‌آید. نکته جالب اینجاست که به جز باقر پرهام یا حسن مرتضوی که بی‌تردید از مترجمین سابقه‌دار به شمار می‌روند، می‌توان با جستجویی مختصر در مطبوعات، نشریات و حتی سایت‌ها و وبلاگ‌ها با این حقیقت بسیار شگفت‌انگیز مواجه شد که هیچ کدام از مترجمان فوق، یعنی خانم جبلی و آقای ملک‌اسماعیلی تالیف یا ترجمه‌ای در قالب کتاب، مقاله یا حتی یک یادداشت راجع به هگل به زبان فارسی عرضه نکرده‌اند. این نکته نیز از این حیث جای تحلیل دارد که چه انگیزه‌ای باعث می‌شود این افراد بدون هیچ سابقه‌ی فلسفی روشنی، به ناگاه دچار نوعی کشف و شهود شبه‌عرفانی شده و این

مسئولیت سنگین را بر دوش خود احساس کنند که «مانند گلوله‌ای که از طپانچه شلیک می‌شود»، کارشان را یگراست از ترجمه سخت‌ترین آثار از یکی از پیچیده‌ترین فیلسوفان تاریخ آغاز کنند.

به جرات می‌توان ادعا کرد که امروز، پس از گذشت بیش از نیم قرن از آشنایی ما ایرانیان با هگل، علی‌رغم وجود شرح‌ها و تفاسیر بسیار راجع به هگل، هنوز ترجمه قابل استفاده‌ای از بخش اعظمی از آثار اصلی او وجود ندارد. ترجمه‌ای که هم از دقت فلسفی برخوردار باشد و هم بکوشد تا روشن و سلیس بنویسد و از دو عادت وطنی واژه‌سازی کاذب و دشوارنویسی عمدی در خصوص هگل مصون بماند. امروز ما به مترجمی نیاز داریم که از یک سو دچار «ساده‌سازی و عرفی‌سازی» زبان هگل نشود و از سوی دیگر از «بیش از حد رازآلوده کردن» تفکر وی اجتناب کند. البته این مترجم در این راه آنقدرها هم تنها نیست. علی‌رغم انتقادات وارد به انتخاب و ترجمه‌ی حمید عنایت از کتاب *فلسفه‌ی هگل* اثر استیس، بدون اغراق می‌توان ادعا کرد که متن *کتب عقل در تاریخ و خدا/یگان و بنده* هنوز از بهترین نمونه‌های تحقق فرآیند ترجمه‌ی متون هگل به زبان فارسی به شمار می‌روند. پس از عنایت بیشتر مترجمان به جای دشواری‌گشایش معنا، بر دشوارنویسی خود هگل به عنوان یک پیش‌فرض تاکید کرده و با این بهانه از یک سو، یا خود را از تن دادن به تنش راززدایی، واسازی و گشودن معنای فلسفی این متون و بازسازی آن در زبان مقصد معاف ساختند و یا از سوی دیگر، به ساده‌سازی تحلیلی-پوزیتیویستی اندیشه‌های هگل و نابود کردن وجوه رمانتیک، دینی، اسطوره‌ای و به طور کلی مازاد معنای نهفته در بطن آن مبادرت ورزیدند. در یک کلام ما امروز به هگل-شناسی نیاز داریم که آثار اصلی هگل را بر اساس (و البته با انتقاد از) همان سنتی ترجمه کند که عنایت ۴۰ سال پیش با ترجمه «*خدا/یگان و بنده*» پایه‌ریزی کرد.